

معرفی کتاب خارجی

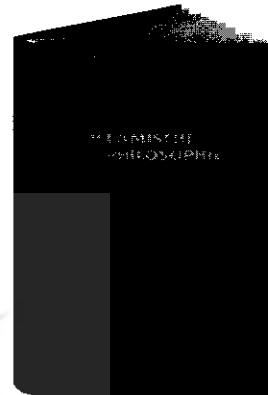
فلسفه اسلامی

• شهرام تقی‌زاده انصاری

مقدمه مؤلف. وی نخست به این مسئله اشاره می‌کند که امروزه وقتی صحبت از فلسفه اسلامی می‌شود، همه گرایشهای قدیمی فلسفی مثل ایمان به کتب قدیمی و دشمنی با روشنگری را به یاد می‌آورد و صحبتی از عقلانیت یا فلسفه نیست؛ فرهنگ و فلسفه از نظر ابن‌سینا و ابن رشد مطرح می‌شود که عالی‌ترین شکوفایی عقلانیت در آن زمان است. آنگاه وی هدف کتاب را ایجاد درک صحیح از جریان فلسفه اسلامی معرفی می‌کند؛ هر چند به عمل درآوردن این طرح بسیار مشکل است. با آنکه کتابها و آثار فراوانی درباره فلسفه اسلامی وجود دارد، میان تصویر ما از فلسفه اسلامی و فلسفه اروپایی فاصله زیاد است. یکی از دلایل این امر این است که موضوع فلسفه اسلامی برای اروپاییها مطرح نبوده است و فقط هنگامی مسئله مطرح شد که دانشمندان اسلامی با ترجمه آثار علمی یونانی و نوآوری در آنها، این آثار را به اروپای قرون وسطا انتقال دادند و افکار فلاسفه اسلامی از قبیل ابن‌سینا، کندی، ابن رشد و فارابی در اروپا منتشر شد. بعضی معتقد بودند که با انتقادهای غزالی به فلسفه و سیطره مجدد مسیحیان بر اسپانیا، فلسفه اسلامی دیگر مطرح نشد.

نویسنده از نقطه عطفی در قرن بیستم سخن می‌گوید که پروفیسور هانری کربن فیلسوف فرانسوی آغاز کرد و به ارزیابی دوباره فلسفه اسلامی پرداخت. به گفته کربن فلسفه اسلامی آن چنان که اروپاییها فکر می‌کنند پایان نپذیرفت، بلکه به پیشرفت خود تا زمان حال ادامه داد. این فلسفه، راه خود را از فلسفه یونانی جدا کرده و مسائل جدید حکمی و نظریات شیعی و عرفانی وارد فلسفه اسلامی شده است. کربن عقیده دارد که فلاسفه اسلامی فلسفه را علمی عقلی می‌دانستند که پیوند تفکر و وجود را برقرار می‌سازد. متأسفانه در این راه تحقیقی نشده است. سپس به تحقیق گسترده فریدریش اوپر در فلسفه اسلامی اشاره می‌شود که به نظر نویسنده آن را چشم‌انداز کوچکی به تاریخ فلسفه اسلامی می‌داند. در این کتاب به نقش سنتهای یهودی و فلسفی در فلسفه اسلامی اشاره شده است.

۱. پذیرش علوم قدیمی. فلسفه اسلامی در قرن سوم هجری شروع شده و موضوعهایی مانند شناخت‌شناسی و روش کاربردی



- Islamische Philosophie
- Pro. Ulrich Rudolph
- Beck 2004.

■ فلسفه اسلامی

■ پروفیسور اولریش رودولف

■ انتشارات بک، چاپ اول ۲۰۰۴

معرفی کتاب. کتاب بسیار ساده و روان است. مؤلف بر آن بوده تا شاید برای نخستین بار تجدید نظری جدی درباره فلسفه اسلامی و عرضه آن در غرب ارائه دهد. به نظر او تاکنون فلسفه اسلامی را موضوعی منسوخ شده می‌پنداشتند، حال آنکه چنین نبوده و بعد از شکوفایی تمدن اسلامی در قرون سوم و چهارم قمری فلسفه اسلامی تا قرن هفتم اوج گرفت و پس از آن نیز تا قرن حاضر به حیات خود ادامه داده است؛ هر چند با شتابی کم. کتاب دارای یک مقدمه و پانزده فصل است.

نگاهی کوتاه به زندگینامه مؤلف. پروفیسور اولریش رودولف در ۱۹۵۷ در کشور سوئیس به دنیا آمد و پس از تحصیل در اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی به تدریس در دانشگاه زوریخ سوئیس پرداخت. وی علاوه بر تألیف، در حال حاضر مشغول ویراستاری یک اثر مهم سه جلدی درباره فلسفه اسلامی است.

افکار او بارها تغییر کرد، زیرا کتابهای جدید را مطالعه می‌کرد. او در کتاب فلسفه اولی خود درباره چهار موضوع به بحث پرداخته است: وظیفه فیلسوف؛ محدودیت جهان؛ اثبات وجود خداوند؛ توصیف خداوند و رابطه او با زمان. کندی سعی می‌کرد مسائل فلسفی را با مسائل مذهبی پیوند دهد. وی مقالاتی نیز درباره موضوعات گوناگون چون فیزیک، روانشناسی و اخلاق نوشته است.

کندی در فلسفه طبیعی پیرو ارسطو و در فلسفه اخلاق و روانشناسی پیرو افلاطون بود. او برآن بود فیلسوف آزاد اندیش باشد و در فلسفه و علوم نوآوری داشت. نویسنده، کندی را در ردیف الهیون اسلامی قرار می‌دهد، زیرا به اصول اسلامی ایمان داشت و معتزلیها طرفدار استدلالهای عقلانی او بودند.

۳. **ابوبکر رازی (۳۱۳ - ۳۵۱ق.)**. پس از مرگ کندی، جدایی فلسفه و الهیات امکان نداشت. اشعریها علاوه بر استدلال به اصول قرآن نیز ایمان داشتند. فلاسفه بر آن بودند تا با ترجمه کتابهای فلسفی یونانی و بهره‌گیری از آنها، نظام فلسفی خود را با مفاهیم ویژه خود ایجاد کنند. رازی نخستین کسی بود که در پی استقلال فلسفه بود. او همچنین پزشک ماهری بود و علاوه بر بهره‌گیری از پزشکی یونان و هند، نوآوریهای نیز داشت و توانست برای پزشکی اساس جدیدی پی‌ریزی کند. رازی در فلسفه راهی را در پیش گرفت که با الهیون میانه خوبی نداشت و او را به رسمیت نمی‌شناختند. او در زمینهٔ متافیزیک، شناخت‌شناسی و فلسفه و اخلاق عقایدی داشت که چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت و فلاسفه بعدی فقط از او نقل قول می‌کردند. به اعتقاد وی وجود دارای پنج اصل است: خداوند، زمان، مکان، روح جهانی و ماده نامحدود که هیچ یک از این پنج اصل به تنهایی وجود ندارند و با یکدیگر رابطه‌ای نیز ندارند.

سپس نویسنده دربارهٔ عقاید رازی در خصوص پیدایش ماده و روح و روابط آنها به صحبت می‌پردازد و مسائلی را دربارهٔ زمان، مکان، ماده و نظریات وجود اتم و روابط آنها مطرح کرده و شرح می‌دهد. در ادامه در مورد دو مقالهٔ او به نام «پزشکی معنوی» و «روش زندگی فلسفی» بحث می‌کند و سرانجام دربارهٔ افکار انتقادی مذهبی او صحبت می‌کند که بسیاری او را به همین سبب از جامعه و مذهب طرد کرده بودند.

۴. **ابونصر فارابی (۳۳۹ - ۳۵۹ق.)**. نویسنده نخست اشاره می‌کند که کندی و رازی هیچ طرح فراگیری برای فلسفه ارائه ندادند که بتوان با استفاده از آن به ویژگی شناخت فلسفی پی‌برد و نسبت آن را با اشکال دیگر تفکر و فهم، وحی، الهیات، فقه و غیره درک کرد. سپس می‌گوید که هدف فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی، توضیح این پرسشهای اسلامی بود. او به برتری فلسفه ایمان داشت، اما به دنبال راهی بود که نه فقط این فرضیه

در آن زمان مطرح بوده است. نویسنده عقیده دارد که قبل از طرح فلسفه اسلامی، بستری به وجود آمد که منشأ آن علوم و فلسفه یونانی بود و باعث تفکر بیشتر مسلمانان شد. وی سپس به ارتباط بین مسلمانان و ساسانیان و یونانیان و دیگران اشاره می‌کند که چگونه فرهنگ و آداب و رسوم آنها به تمدن اسلامی کمک کرد. به خصوص ترجمه آثار علمی و فلسفی یونان کمک زیادی به تمدن اسلامی کرد. در قرن سوم هجری تقریباً تمام آثار فلسفی، پزشکی، داروسازی، ریاضی، نجوم، فیزیک و موسیقی از یونانی به عربی ترجمه شد که باعث شکوفایی تمدن اسلامی گشت.

نویسنده سپس به عواملی اشاره می‌کند که باعث این شکوفایی شد؛ مسائلی از قبیل علاقه و دستور مأمون به احداث دارالحکمه و میانجی شدن مسیحیان سوریه و شرایط تاریخی و ضرورتی که مسلمانان برای حل مشکلات و مسائل خود احساس کردند. مثلاً برای تعیین قبله و اوقات نماز ناگزیر به مطالعهٔ نجوم بودند. و برای محاسبهٔ مالیاتها باید ریاضیات را فرا می‌گرفتند و برای حفظ سلامتی خود باید پزشکی می‌آموختند.

نویسنده در مورد گشایش دروازه‌های علوم دیگر از طریق علوم قبلی نیز سخن گفته و معتقد است برای فهم ریاضیات مسلمانان باید اساس آن را می‌فهمیدند و با مشاهدهٔ ستارگان با آلات و ابزار آن زمان، سوالات جدید جهان‌شناسی و فیزیک مطرح می‌شد که باید به آنها پاسخ می‌گفتند. سرانجام دربارهٔ پیدایش علم حقوق، الهیات، منطق و نظریه‌های مربوط به خلقت جهان و طبیعت بحث می‌شود.

همهٔ این عوامل به سودمندی و ثمربخشی فرهنگ و تمدن اسلامی انجامید که دانشمندان اسلامی سوالات جدیدی مطرح کردند و به دنبال پاسخ آنها بودند.

۲. **ابویعقوب کندی (۲۶۰ - ۱۸۵ق.)**. نویسنده ابتدا به اختصار به شرح زندگانی او می‌پردازد. کندی در قرن سوم قمری در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد. وی در رشته‌های نجوم، ریاضیات، موسیقی، پزشکی، شیمی و فلسفه تحصیل و مهارت پیدا کرد. به طوری که او را نابغه می‌شمردند و به او لقب «فیلسوف عرب» دادند. او دنباله‌رو فلسفه ارسطو بود و می‌کوشید در رشته‌های مختلف علوم وحدتی ایجاد کند و آن را هدفمند سازد. این کار برای کندی چندان ساده نبود زیرا در آن زمان در بغداد کتابهای فلسفی کمی از یونانی به عربی ترجمه شده بود. بنابراین او ترجمهٔ همین کتب و مقالات مهم فلسفی را توصیه کرد؛ آثاری از قبیل فلسفهٔ طبیعی، منطق، متافیزیک، آسمان‌شناسی و روح‌شناسی ارسطو. او آثار نوافلاطونیان و فلوپتین و پروکلس را نیز مطالعه کرد. تئاریف و توصیف اشیا از آثار کندی است.

نویسنده سپس به افکار کندی اشاره کرده و می‌نویسد که

را اثبات کند بلکه بتواند با اندیشه عمیق، امکانات شناخت‌شناسی انسان را اثبات کند. سپس اشاره می‌شود که عصر فارابی دوره ترجمه آثار فلسفی یونانی بود. فارابی با روشنفکران مسلمان و مسیحی در بغداد ارتباط داشت و به این دلیل نسبت به متفکران پیش از خود، شناخت و اطلاعات بیشتری از میراث یونان داشت. او توانست تصویر جامع‌تری از افکار گذشته به دست آورد و طرح فلسفی جدید و نافذتری ارائه دهد. نویسنده سپس درباره دانش انسانی و روش‌های گوناگون رسیدن به عقلانیت از نظر فارابی سخن می‌گوید و آنها را با افکار ارسطو و افلاطون مقایسه می‌کند.

به اعتقاد نویسنده، فارابی بر آن بود میان فلسفه و دین پیوندی ایجاد کند. او با همان روش فلسفه پس از خود، وجود خداوند را اثبات می‌کرد و از روش‌های تأمل و تمیق در طبیعت، حادث یا ممکن بودن اشیا برای این اثبات استفاده می‌کرد. فارابی درباره روابط اجتماعی نیز سخن گفته است. نویسنده در پایان درباره «جامعه مدنی» فارابی صحبت می‌کند و می‌گوید که فارابی سعادت را به دولت وقت مربوط می‌دانست و معتقد بود که ایجاد جامعه سالم وقتی میسر می‌شود که در آن نظمی وجود داشته باشد تا بتواند مردم را صحیح تربیت کند. همان‌طور که خداوند مدیریت جهان را دارد، انسان نیز مدیریت شخصیت خود را به دست دارد و حکومت هم باید از افراد صالح و حکیم تشکیل شود تا بتواند مردم را برای سعادت به درستی رهبری کند.

به اعتقاد نویسنده، فارابی بر آن بود میان فلسفه و دین پیوندی ایجاد کند. او با همان روش فلسفه پس از خود، وجود خداوند را اثبات می‌کرد و از روش‌های تأمل و تمیق در طبیعت، حادث یا ممکن بودن اشیا برای این اثبات استفاده می‌کرد. فارابی درباره روابط اجتماعی نیز سخن گفته است. نویسنده در پایان درباره «جامعه مدنی» فارابی صحبت می‌کند و می‌گوید که فارابی سعادت را به دولت وقت مربوط می‌دانست و معتقد بود که ایجاد جامعه سالم وقتی میسر می‌شود که در آن نظمی وجود داشته باشد تا بتواند مردم را صحیح تربیت کند. همان‌طور که خداوند مدیریت جهان را دارد، انسان نیز مدیریت شخصیت خود را به دست دارد و حکومت هم باید از افراد صالح و حکیم تشکیل شود تا بتواند مردم را برای سعادت به درستی رهبری کند.

به اعتقاد نویسنده، فارابی بر آن بود میان فلسفه و دین پیوندی ایجاد کند. او با همان روش فلسفه پس از خود، وجود خداوند را اثبات می‌کرد و از روش‌های تأمل و تمیق در طبیعت، حادث یا ممکن بودن اشیا برای این اثبات استفاده می‌کرد. فارابی درباره روابط اجتماعی نیز سخن گفته است. نویسنده در پایان درباره «جامعه مدنی» فارابی صحبت می‌کند و می‌گوید که فارابی سعادت را به دولت وقت مربوط می‌دانست و معتقد بود که ایجاد جامعه سالم وقتی میسر می‌شود که در آن نظمی وجود داشته باشد تا بتواند مردم را صحیح تربیت کند. همان‌طور که خداوند مدیریت جهان را دارد، انسان نیز مدیریت شخصیت خود را به دست دارد و حکومت هم باید از افراد صالح و حکیم تشکیل شود تا بتواند مردم را برای سعادت به درستی رهبری کند.

۵. انتشار اطلاعات فلسفی. با طرح فارابی، فلسفه

اسلامی سروسامان یافت. دیگر ترجمه کتابهای فلسفی یونان در دست نبود و فلسفه اسلامی توانست جایگاهی برای خود در بین دانشمندان باز کند و آثار و مقالات زیادی در فلسفه و علوم به رشته تحریر درآمد. به اعتقاد نویسنده، کندی توانست مدرسه‌ای تأسیس کند، اما جانشینان او عقاید او را فهمیده و منتشر می‌ساختند. کسانی مثل احمد بن طیب سرخسی (متوفی ۳۸۶ق) که مدتها در دربار خلفا معلم بود و در علوم مختلف مهارت داشت و ابوسعید بلخی (متوفی ۲۱۵ق) که جغرافیدان بود. همچنین ابوالحسن عامری (متوفی

۶. ابوعلی سینا (متوفی ۴۲۸ق). نویسنده نخست

یادآور می‌شود که قبل از ابوعلی سینا، فلسفه در میان مردم راه نیافته بود و از این نظر به فلاسفه گذشته انتقاد وارد بود. در این زمان، ظهور ابوعلی سینا در صحنه علوم و فلسفه توانست به بسیاری از نواقص و انتقادات پاسخی قانع‌کننده بدهد. او به تمام معنا در علوم و فلسفه و منطق نابغه بود و در جوانی در تمام علوم وقت مهارت داشت؛ به طوری که علاوه بر حرفه پزشکی در سیاست نیز نقش داشت. ابوعلی سینا با خلاقیتی که داشت کتاب قانون را در پنج مجلد نوشت که تا چند قرن در اروپا تدریس می‌شد. وی در فلسفه بسیار نظام‌مند کار می‌کرد و کتاب شفای او در طبیعیات شهرت جهانیگر دارد. کتاب دیگر او اشارات و تنبیهات، شامل مسائل عمده فلسفی است.

نویسنده سپس درباره اخذ بعضی از



مختلف تقسیم کند و هر کدام را جداگانه ارزیابی کند. یکی از این قسمتها ریاضیات و منطق است که از نظر غزالی بسیار اهمیت داشت. وی از فقها نیز می‌خواست که به علوم توجه کنند و در این باره کتاب تهافت الفلاسفه را نوشت که در آن خواست نشان دهد که علوم اسلامی نیز مثل استدلالهای منطقیون دارای اساس و روش تحقیق ویژه‌ای است. وی در کتاب المنفذ من الضلال، به منطق ارسطو می‌پردازد. قسمت دیگری که غزالی به آن پرداخته، سیاست و علم اخلاق است که در آنها نظریات فلاسفه نیز آورده است. موضوع دیگری که بسیار مورد توجه غزالی بود، فیزیک و متافیزیک است. به عقیده او مطالعه فیزیک هیچ آسیبی به اساس مذهب نمی‌زند. او معتقد است که فلاسفه در متافیزیک، اشتباهات زیادی کرده‌اند. او فیزیک و متافیزیک فلاسفه را کلاً رد نمی‌کند بلکه سعی دارد نقاط ضعف و خطرهای آنها را کشف کند.

نویسنده سپس مسائل مهم این کتاب را طرح کرده و شرح می‌دهد. غزالی بر آن است که باید با استفاده از اصول مذهب به مسائل فلسفی جواب داد. او در جستجوی علم کلامی بود که از امتیازهای فلسفه استفاده کند و نظریه‌های فردی فلاسفه را به کار برد بدون آنکه قید و شرط را از چشم بدور بدارد. نویسنده سرانجام به عقاید او درباره خدا و جهان‌شناسی پرداخته و انتقادات او را به فلاسفه، که آنها را «کافر» می‌پنداشت، نشان می‌دهد.

۸. ابن باجه (متوفی ۵۱۶ ق). نویسنده

نخست به وضع فرهنگی و تاریخی شهر قرطبه اسپانیا در قرن چهارم و پنجم می‌پردازد و می‌گوید خلیفه وقت دستور به اشاعه علوم داد که در کنار آن نیز متون فلسفی منتشر می‌شد؛ به خصوص آثار فلسفی ارسطو و فارابی. ابن باجه نخستین کسی است که در آنجا با مطالعه آثار فلسفی گذشتگان یک نظام فلسفی ارائه داد. وی با آثار ابن‌سینا آشنایی نداشت و از غزالی نیز اطلاعات کمی داشت. کتاب او درباره روح نشان می‌دهد که از افکار ابن‌سینا اطلاعی نداشته است ولی منطق او به افکار فارابی اشاراتی دارد. دو کتاب مشهور او ارتباط عقل و شعور با انسان و زندگی فردی است. موضوع کتاب

مسائل و روشهای فارابی در فلسفه ابن‌سینا صحبت می‌کند و می‌گوید ابن‌سینا طرحهای فلسفی و مقولات فارابی را تغییر داد و در فلسفه خود وارد کرد. بعضی از مسائلی که در فلسفه فارابی کنار زده شده بود در فلسفه ابن‌سینا مرکزیت پیدا کرد مثل هستی‌شناسی، الهیات، روانشناسی و روح‌شناسی. از سوی دیگر جدایی فلسفه از مذهب نزد فارابی برای ابن‌سینا به گونه‌ای دیگر مطرح بود به طوری که آن را یک اصل و قاعده می‌دانست. ابن‌سینا در مطالعه شارحان مذهب ارسطو غرق نشد، بلکه علم یونان را با حکمت شرق ممزوج ساخت و بر آن بود که باید فلسفه‌ای خاص به وجود آورد. از عقاید ابن‌سینا این است که نفس جوهری قائم به ذات و مستقل از بدن و مغایر با آن است. ابن‌سینا نظریه خاصی درباره حرکت دارد که می‌گوید حرکت، زمان را به وجود آورده است و تصور زمان ممکن نیست مگر به اتکال حرکت و اگر حرکتی در کار نباشد، تصور وجود زمان ممکن نیست و در جای دیگر می‌گوید کمیت اجسام و اندازه مسافتها را، جز به نسبت حرکتی، نمی‌توان فهمید و به دست آورد.

نویسنده سپس درباره چهار مرحله فهم و مسئله شناخت از نظر ابن‌سینا سخن می‌گوید و مسئله ادراک را مطرح می‌کند. نویسنده در پایان به فهم مسائل قرآنی از نظر ابن‌سینا اشاره می‌کند که در تفسیر آیه ۳۴ از سوره «نور» می‌گوید: «خدا نور آسمانها و زمین است، مثل نور او چون چراغی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون آنگینه‌ای و آن آنگینه چون ستاره‌ای درخشنده».

مؤلف اشاره می‌کند به ندرت کسی متوجه شده است که این آیه می‌تواند معنای عرفانی داشته باشد. ابن‌سینا عقیده دارد که این آیه به عقلانیت اشاره دارد.

۷. ابوحامد محمد غزالی (۵۰۵ - ۴۵۰ ق).

غزالی پیشگام منتقدان فارابی و ابن‌سیناست. وی از فقها و دانشمندان مشهور آن عصر بوده است. آثار غزالی سازنده و چند بعدی بوده و زندگی او با فراز و نشیب همراه بوده است. تحقیقات جدید نه تنها نشان‌دهنده زندگی شخصی او بوده بلکه نقش او را در یک دوره بحرانی نشان می‌دهد. ابن‌بحران فکری و فلسفی چندین دلیل داشته که یکی از مهم‌ترین آنها، مبارزه با اساس فلسفه بوده است که غزالی از پیشگامان آن بوده است. هدف غزالی این نبود که فلسفه را به عنوان یک علم رد کند بلکه هدف او این بود که فلسفه را به قسمتهای



می‌نویسد که وی از اهالی مراکش بود و علاوه بر تحصیل طب به تحصیل حقوق نیز پرداخت و سپس به مطالعه فلسفه مشغول شد. سپس در مورد عقاید فلسفی او سخن می‌گوید که اختلاف زیادی با عقاید ابن‌طفیل دارد. از جمله تفسیری به آثار ارسطو نوشت و این سؤال را نیز مطرح کرد که آیا اصلاً انسان اجازه تفلسف دارد یا نه؟ او در این باره کتاب مقالات مهم را نوشت که در آن سعی کرد علاوه بر استدلال فلسفی، استدلال‌های مذهبی و منطقی را نیز در این مورد شرح دهد. از جمله با رجوع به قرآن، آیه ۱۸۵ سوره اعراف که می‌گوید: «آیا درباره ملکوت آسمان و زمین و خلقت خداوند به تفکر نپرداخته‌اید؟» کمک گرفته استدلال می‌کند که خداوند آموزش فلسفه را واجب کرده است. همچنین بر اساس آیه ۱۲۵ سوره نحل که می‌گوید: «مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین وجه با آنان مجادله کن» استدلال می‌کند که تفکر و تدبیر باید به بهترین روش انجام شود. به نظر ابن رشد نه تنها باید مطالعه و تدبیر در قرآن توصیه شود، بلکه مطالعه و تدبیر در آن از واجبات است تا انسان به حقیقت برسد.

نویسنده سپس به تقسیم‌بندی فهم مردم و روش مطالعه قرآن از نظر ابن رشد می‌پردازد و می‌گوید قرآن دارای ظاهر و باطنی است که هر کس به اندازه فهم خود می‌تواند از آن بهره ببرد. نویسنده درباره اثبات امکان توافق بین دین و فلسفه و همچنین وحی و عقل نیز معتقد است که عقل دارای میدانی است که نباید از آن تجاوز کرد و به این دلیل است که وحی مکمل و متمم عقل می‌شود او به کتاب تهافت الفلاسفه غزالی و تهافت التهافت ابن رشد اشاره می‌کند و انتقادات آنها را مطرح می‌سازد.

۱۱. شهاب‌الدین سهروردی (۵۸۷ - ۵۵۱ ق). نویسنده نخست به انتشار آثار ابن رشد در کشورهای اسلامی و اروپا اشاره می‌کند و تأثیر ترجمه تفسیر ارسطو او را در اروپا نشان می‌دهد، با اینکه توماس آکوئیناس انتقاداتی به او داشته است. سپس دانشمندان و متفکرانی را که از آثار او بهره بردند نام می‌برد. دانشمندانی چون ابن تیمیه، ابن خلدون، و ملاصدرا. نویسنده می‌گوید افکار او به طور گسترده در کشورهای اسلامی منتشر نشد ولی این نیز صحیح نیست که گفته می‌شود افکار او دیگر مرده بود. سهروردی در مراغه و اصفهان تحصیل کرد و در آسیای صغیر با استقبال امرای سلجوقی رو به رو شد. سپس به شهر حلب رفت و در آنجا مورد آزار و اذیت قرار گرفت و عاقبت به دستور صلاح‌الدین به قتل رسید. نویسنده سپس به آثار علمی او می‌پردازد و کتب حکمت الاشراق، تلویحات، هیاکل النور و آثار دیگر او را معرفی می‌کند. سهروردی عقیده داشت فلسفه‌ای که در آن، سیر و سلوک روحانی و مابعدالطبیعی با هم نیامیخته باشد و جذبه

اول، شناخت انسان و رفتار و اخلاق انسان است. او عقیده دارد که انسان خوشبخت کسی است که با عقل و شعور فعال خود ارتباط حاصل کند. او انتقادات سختی به پیروان صوفی‌گری و رهبران آنها مثل غزالی دارد و می‌گوید با کمک عقل باید به تکامل انسان رسید. وی تا اندازه‌ای طرفدار فلسفه فارابی است.

نویسنده سپس به نفوذ ابن باجه در اندیشه ابن رشد اشاره می‌کند. او در کتاب دوم خود شرح می‌دهد که شکل آرمانی زندگانی اجتماعی حکومتی است که حاکم آن فیلسوف (حکیم) باشد. عقاید سیاسی او با عقاید سیاسی فارابی تفاوت دارد، زیرا خودش تجربیات سیاسی و اداری داشته است. ابن باجه عقیده دارد که انسان باید عامل خوشبختی خود باشد و نباید به حکومت امید داشته باشد. سرانجام درباره وظایف فلاسفه می‌گوید یا فلاسفه باید از زندگانی در جامعه فاصله بگیرند و در دنیای فکری خود، وطن گزینند یا غیرمستقیم روی مردم تأثیر بگذارند.

۹. ابن طفیل (متوفی ۵۶۵ ق). نویسنده ابتدا اشاره کوتاهی به زندگانی او می‌کند. ابن طفیل با کمک دولت وقت در علم طب تحصیل کرد و پزشک سلطان مراکش بود و به این دلیل با سیاست مخالفتی نداشت. با وجود این حاضر نبود بگوید که دولت می‌تواند باعث خوشبختی مردم شود، بلکه برعکس عقیده داشت که فلاسفه نباید در مسائل اجتماعی دخالت کنند. او در کتاب معروف خود حی بن یقظان انسانی را وصف می‌کند که به دور از جامعه از کودکی به تنهایی در یک جزیره زندگی می‌کند و بدون تأثیرپذیری از جامعه راه فطری خود را پیدا می‌کند.

وی با نوشتن این کتاب بر آن بود تا ثابت کند که عقل حاکم اصلی انسان در زندگی است و می‌تواند بدون کمک معلم یا پیامبر به عالی‌ترین شناخت برسد. سپس افراد مسلمانی که در کنار ابن جزیره زندگی می‌کردند و درباره وجود خداوند، خلقت جهان و فهم انسان عقاید اسلامی داشتند، با شخصی که به تنهایی زندگی کرده بود و خود به این عقاید مسلمانان رسیده بود مقایسه می‌شوند. ابن طفیل معتقد است برای خوشبختی راههای مختلفی وجود دارد و انسان فقط باید از روی فهم خود راه را تشخیص بدهد.

نویسنده در پایان می‌گوید با اینکه ابن طفیل از فلاسفه و دیگران آموخت از خود پیامی نو داشت. به نظر او بشر می‌تواند به عالی‌ترین شناخت عرفانی دست یابد. او در عقاید خود درباره ایمان به خداوند از ابن باجه کمک نگرفت بلکه از نتایج افکار و عقاید ابن سینا و غزالی استفاده کرد، یعنی از آموزه روح عقلانی و عقلانی بودن راه شناخت و تکامل روح فردی ابن سینا و تمرینهای روحانی غزالی برای پیدا کردن ارتباط با خداوند استفاده کرد تا توانست با ترکیب آنها فلسفه خود را ارائه دهد.

۱۰. ابن رشد (۵۹۵ - ۵۲۰ ق). نویسنده درباره زندگی او

مثل بهمنیار، عمر بن سهلان، سیف‌الدین امیری و کمال‌الدین یونسی، که تألیفاتی در فلسفه و ریاضیات داشته است، گسترش یافت. مشهورترین فیلسوف و فقیه و دانشمند در قرن هفتم قمری خواجه نصیرالدین طوسی است که شیعی بود و تألیفات بسیاری در ریاضیات و نجوم داشت. او بیش از بیست کتاب در فلسفه نوشته و اخلاق ناصری او بسیار معروف است. شاگردان او عطاءالدین ابهری، نجم‌الدین کاتبی و سراج‌الدین ارموی بودند که دارای تألیفاتی نیز هستند. شمس‌الدین شهرزوری نیز از پیروان سهروردی و اندیشه‌های او بود. قطب‌الدین شیرازی نیز یکی از فلاسفه نسل پس از آنهاست که بیشتر پیرو فلسفه اشراق سهروردی بود.

نویسنده پس از آن به معرفی کوتاه علی اصفهانی، ابن‌ابی‌جمهور اشعری و جمال‌الدین دوانی می‌پردازد که در قرن‌های هشتم و نهم قمری می‌زیستند و علاوه بر بهره گرفتن از فلسفه ابن‌سینا و سهروردی از فلسفه ابن‌عربی نیز استفاده می‌کردند. نویسنده بعد از معرفی افکار این اندیشمندان به نتیجه‌گیری می‌پردازد. در این بخش همچنین درباره فیلسوف مشهور تاریخ ابن‌خلدون و کتاب معروف او مقدمه ابن‌خلدون بحث شده است.

نویسنده در پایان به کمبود و نقص تحقیق درباره فلسفه اسلامی از قرن هفتم تا دهم اشاره می‌کند و دو دلیل آن را فقدان آثار و پیچیدگی مسائل ذکر می‌کند.

۱۴. ملاصدرا (۱۰۵۰ - ۹۸۰ق). نویسنده ابتدا درباره تفکرات و متفکرانی که در اوائل قرن دهم قمری ظهور کردند و «مکتب اصفهان» ایجاد شد سخن می‌گوید. در این مکتب که آثار ابوعلی‌سینا، ابن‌رشد، الهیات ارسطو، کندی و فارابی تدریس می‌شد، نوآوری‌هایی شد که بعضی آن را رنسانس فلسفه اسلامی در آن عصر می‌دانند. یکی از مهم‌ترین مدرسان این مکتب میرداماد است که به معلم سوم، بعد از ارسطو و فارابی، معروف است. او در فلسفه، الهیات، تفسیر قرآن، حدیث و فقه مهارت داشت. از جمله مهم‌ترین عقاید او این است که ما از راه شهود، می‌توانیم به شناخت برسیم و دیدگاه دیگرش این بود که مسائل مربوط به زمان میان فیزیک و متافیزیک مطرح می‌شود.

نویسنده بعد از شرح بعضی از عقاید فلسفی میرداماد درباره ملاصدرا و تحقیقات درباره آثار او بحث می‌کند. ملاصدرا درباره افکار و اندیشه‌های ابن‌سینا، سهروردی و ابهری تحقیقات بسیاری کرده است، اما مهم‌ترین اثر فلسفی او اسفار است که انسان را به هدفش یعنی شناخت واقعی هدایت می‌کند. اسفار از چهار موضوع مهم متافیزیک، فیزیک، الهیات و روانشناسی صحبت می‌کند. تفاوت مهم ملاصدرا با استادانش در این است که او به دنبال مسئله «وجود» می‌گردد و در پاسخ، مسئله «جوهر» را مطرح می‌کند. ملاصدرا برای تدوین فلسفه خود از فلاسفه‌ای مثل

خلسه در آن نباشد، فلسفه نیست. به این دلیل مباحث اصولی فلسفه مشاء را که روح و جوهر آن با تعالیم او موافقت نداشت ترک کرد و خودش فلسفه‌ای را که دارای نور و ظلمت بود ابداع کرد. به نظر او عالم نور جایگاه عقل است و عالم ظلمت جایگاه جسم و اجرام مادی و عرضها. سهروردی درباره جاودانی بودن روح سخن می‌گوید و معتقد است که کمال انسان در پرورش عقل نظری و عقل عملی است. یکی از عقاید متافیزیکی سهروردی این است که هر چه وجود دارد، اضافه نور خداوندی است، چون او مطلق نور است و نور همه چیز است.

۱۲. دوره تغییر مسائل فلسفی. در این باره نخست به طرح‌های گوناگون فلسفی در اواخر قرن ششم قمری اشاره می‌شد که اغلب از فلسفه ابن‌سینا برگرفته شده بود، ولی فلاسفه مختلف تفسیرهای گوناگونی از مسائل مختلف می‌کردند. بعضی به ابن‌سینا انتقاد می‌کردند که چرا به تحسین ایده‌آل علمیت پرداخت و به روش استدلال ارسطو بازنگشته است. دیگران عقیده داشتند که ابن‌سینا از ارسطو زیاد فاصله ندارد زیرا فلسفه باید بیشتر به تجربیات عارفانه بپردازد. دوباره برخی پیرو فلسفه ابن‌سینا شدند و سعی کردند افکار و عقاید او را در کتابهای درسی منتشر کنند. عده‌ای نیز به افکار او خرده گرفته و آنها را کفرآمیز می‌خواندند و بعضی هم مثل غزالی عقاید او را در چارچوب فیزیکی و متافیزیکی قرار می‌دادند. از قرن هفتم قمری این نظریات ادامه یافت و هرگز توقف نکرد و حتی اهمیت یافت، چون شرایط متفاوتی یافت. برای مثال بیشتر الهیون و فقها منطق ارسطویی را به عنوان اساس روش شناختی پذیرفتند مانند فخرالدین رازی که کتاب منطق را نوشت و سپس عطاءالدین ابهری مقدمه‌ای بر منطق نوشت که تا قرن بیستم جزء کتابهای درسی طلاب بود.

نویسنده سپس اشاره‌ای به ورود الهیات در فلسفه کرده و به آثار آن در فلاسفه بعدی می‌پردازد و اختلاف‌های مکاتب اشعری و معتزلی و شیعی را توضیح می‌دهد. از قرن هفتم به بعد روشهای فلسفی و طرح سؤال در الهیات مطرح شد و عرفا نیز مقداری از مسائل فلسفی را جذب کردند. از جمله ابن‌عربی سؤالات فلسفی را مطرح می‌کرد و به آنها پاسخ می‌گفت.

نویسنده در پایان درباره فلسفه «وحدت وجود» ابن‌عربی سخن می‌گوید و تکامل فلسفه اسلامی را برای زندگی آگاهانه نشان می‌دهد و می‌گوید الهیون هم به شرح کتب فلسفی ابن‌سینا می‌پرداختند.

۱۳. فلسفه بعد از ابن‌سینا و سهروردی. نویسنده به مبارزه ابن‌تیمیه با فلسفه اشاره می‌کند. در قرن‌های هفتم و هشتم قمری مسائل فیزیکی و متافیزیکی مطرح شد و نشان داد که فلسفه خود دارای اصول عقلانی است. فلسفه ابن‌سینا از سوی شاگردانش

کشورهای عربی ترجمه شد و در ایران این ترجمه‌ها دیرتر صورت گرفت. محمد عبده علاوه بر تدریس دروس فلسفی و الهیات خود، از تفکرات مذهبی و رشد آن از نظر آگوست کنت نیز کمک می‌گرفت. در قرن بیستم مطالعه و تدریس فلسفه غرب همه‌گیر شد و فلسفه کانت و هگل و اگزیستانسیالیستها تدریس می‌شد و استادان فلسفه اسلامی تمایل داشتند با موضوعات فلسفی غرب آشنا شوند و دنبال سیستم جدیدی بروند. مصطفی عبدالرزاق، محمود خدیوی، ابوالهادی ابوردا، عبدالرحمان بدوی و غیره از این افرادند. آنها علاوه بر وارد کردن فلسفه غربی کوشیدند متون فلاسفه قدیمی اسلامی را دوباره تصحیح و چاپ کنند.

در پایان نویسنده درباره تبادل فلسفی میان غرب و اسلام صحبت می‌کند و می‌گوید وظیفه ماست که دوباره به تحقیق و مطالعه فلسفه اسلامی بپردازیم و اصول فلسفه و عناصر فرهنگی آنها را بیاموزیم. نویسنده همچنین به معرفی محمد الجبری (متولد ۱۹۳۶م) فیلسوف مراکشی می‌پردازد که از شکاف شناخت‌شناسانه میان شرق و غرب صحبت می‌کند و می‌کوشد مسائل فلسفی و عرفانی و مذهبی را ادغام کند.

نویسنده درباره آثار فلسفی ابن رشد در اروپا صحبت می‌کند که چگونه به شناخت حقیقت با روش عقلی منجر شد. فیلسوف دیگری که نویسنده معرفی می‌کند دکتر مهدی حایری یزدی است که در غرب به تحصیل فلسفه غرب پرداخت. وی ضمن آنکه فلسفه سهروردی، ابن سینا و ملاصدرا را خوب می‌شناسد، با فلاسفه غربی مثل کانت، جیمز، راسل و ویتگنشتاین آشنایی کامل دارد و مدتها در دانشگاه‌های آمریکا و کانادا (هاروارد، جرج واشنگتن، میشیگان و تورتو) به تدریس فلسفه مشغول بوده است. او بر آن بود تا محتوای فلسفه را بفهمد نه آنکه از نظر تاریخی به آن بپردازد. آشنایی او با فلسفه اروپایی به خصوص فلسفه کانت به فهم بهتر او از فلاسفه اسلامی انجامید.

نویسنده در پایان می‌گوید باید در انتظار باشیم که نتیجه این دو طرز فکر حائری و جیری چه خواهد بود. آنان به بحث در زمینه‌های گوناگون فلسفی تمایل دارند که آرزوی جالب توجهی است.

ابن سینا، سهروردی و ابن عربی بهره جسته است. مهم‌ترین عقیده فلسفی او طرح مسئله «حرکت جوهریه» است به این معنا که تمام وجود در یک حرکت جوهری قرار دارد.

به اعتقاد ملاصدرا روح در صورت تزکیه به شناخت حق نائل می‌شود. وی درباره وجود جهان نیز معتقد است که چون خداوند صاحب اندیشه است و اندیشه اثر می‌آفریند، جهان را خلق کرده است. نویسنده در پایان درباره تکامل نفس و هدف خلقت جهان، صفات خداوندی و مسائل دیگر فلسفی از نظر ملاصدرا سخن می‌گوید.

۱۵. رویارویی با تفکر اروپایی. فلسفه ملاصدرا در اصفهان مرکزیت یافت و مشتاقان زیادی پیدا کرد و این گروه به مطالعه شروح آثار او پرداخته و افکار او را منتشر ساختند. از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان از عبدالرزاق لاهیجی، محسن فیض کاشانی و قاضی سعید قمی در قرن یازدهم قمری نام برد. سپس درباره تفسیر ملاعلی نوری و تفسیر ملاحادی سبزواری از اسفار صحبت می‌شود که از مهم‌ترین تفاسیر اسفازند.

نویسنده در ادامه درباره علامه محمدحسین طباطبائی فیلسوف اسلامی در قرن بیستم میلادی سخن می‌گوید که یکی از بهترین تفاسیر اسفاز ملاصدرا را نوشته و کتابها و مقالات فلسفی دیگری نیز از خود به جای گذاشته است.

به اعتقاد نویسنده چنین جنبش فلسفی‌ای در کشورهای عربی دیده نمی‌شود و مسائل فلسفی در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی تحت عنوان الهیات، در کشورهای عربی تدریس می‌شد. از جمله ابراهیم باجوری در قرن نوزدهم در دانشگاه الازهر این مسائل را تدریس می‌کرد. مسلمانان در دوره عثمانی به تدریج با اروپا و علم و فنون و افکار آنها آشنا شدند و از این طریق ترجمه آثار اروپایی آغاز شد و با حمله فرانسه به مصر و محاصره کردن الجزایر، رویارویی مسلمانان با اروپا آغاز شد و مسلمانان ناگزیر به آشنایی با سیاست و زندگی اروپاییها شدند، به خصوص فلسفه و علوم دیگر جای خود را در کشورهای اسلامی باز کردند. به نظر نویسنده، آثار اروپا بر روی فرهنگ کشورهای اسلامی را نمی‌توان در این کتاب شرح داد و فقط به چند مثال قناعت می‌کند.

وی می‌گوید آثار متفکران اروپایی در

